

لحظه های خونبار ... !؟

چه لحظه های تلخ
چه تلخی های جانگداز
راه به انتظار مرگ است
خیابان خون میخواد
ای بسا امید ، تعهد و اشتیاق
برای فردا
که در کوتاهترین لحظه یی انفجار
در سریع ترین فریاد شکسته درگلو
دود میشوند ، به هوا میروند
سرنشینان سفینه ای رهوار
نمیدانند که لحظ یی بعد
پلشتی و عفن
روزه را در حلق روز
با خون می شکنند
و آنها هرگز نخواهند دانست
که کسان شان تا رستاخیز
منتظر افطار خواهند ماند
آهن پاره های آلوده بخون
حجم بزرگی از چربی و گوشت های
پارچه پارچه و سوخته را
بدامان روزمی ریزد
روز آغاز بیداری اش را
با خون وضو میگیرد
تا اسلام را برای عاملین انفجار
تفسیر کند
آنطرف خط خون
جهل و جنون
با کلید بهشت در گردن
سر چهارراه استاده اند
به رژه تابوت ها مینگرند
و به پریشانحالی لحظه ها
می خندند

و در تلخ ترین لحظه ها
آدمک های در گرو مانده ای

اینطرف خط

با ساز و برگ زمامداری شان

از روی جویبار خون میگذرند

و به مراسم غسل تعمید میروند

تا با میثاق جنون

سازندگان بمب های انتحاری را

به شبستان شهوت شان

دعوت کنند ... !؟